



جلسه ۱۲: منطق تصدیقات مادی ۳

محل بحث:

ما در جلسه قبل نظامی از مباحث بدیهیات را عرض کردیم و گفتیم باید تمرکز کنیم روی اولیات. البته چون به این نتیجه رسیدیم که یک دور اجمالی فعلا باشد، آن نظام اصلی پایه های معرفت شناسی منطق را ببینید، دیگر ما اولیات و مشاهدات را در حد همین یکی دو جلسه به پایان می رسانیم. بعد یکی دو جلسه هم در واقع باید روی خود برهان و شروط مقدمات برهان تمرکز کنیم. یکی دو جلسه هم در ذهنم است که راجع به خود تصورات صحبت کنیم. حالا می بینید. این پنج شش جلسه که یک دور بنیاد های معرفت شناسی منطق جمع بشود، می بینید که چند بحث اصلی این جا خودش را نشان می دهد، یکی از آن بحث های اصلی همین اولیات و مشاهدات است که جلسه ی پیش توضحاتش را داده ام تکرار نمی کنم. اولیات و مشاهدات دو پایه ی بنیادین معرفت اند. بعد به تناسب همین خود تعریف برهان و شروط مقدمات برهان خیلی جدی می شود و یکی هم بحث تصورات و آن سه مساله ای که داریم. امروز این جاهای اصلی معرفتی بیشتر برایتان روشن می شود.

اولیات را قرار بود، آثار بوعلی و کتاب مرحوم مظفر را نگاه کنید. من اجمالش را عرض کردم. اگر اشارات را دیده باشد عبارتش این بود: یوجبها العقل الصریح لذاته و لغریزته. اول تمرکزمان روی مقایسه بین تعریف مرحوم مظفر و تعریف های بوعلی است.

روش کار تعمیق در یک علم: ۲:۴۰

قبل از این که وارد این مطلب بشویم، قصدم این بود که اجمالا با روش کار تعمیق در یک علم آشنا بشوید. حالا ما این جا به طور خاص در منطق و به طور اخص در اولیات هستیم. من قصدم این بود که بحث اولیات را گسترده تر بگویم؛ ولی چون فرصتمان کم است سریع تر رد می شوم. ولی یک روح کار روشی وجود دارد. من دوست دارم آن را یاد بگیرید و ان هم این است: کلا می گویند تعمیق در یک علم (منطق، فلسفه، اصول، ادبیات و...) روش های مختلفی ممکن است اساتید مختلف داشته باشند برای تعمیق؛ مثلا فرض کنید منطق مظفر خوندید همان قسمت اولیات را



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۴۲

بخواهیم یک جایی را تعمیق بدهید، چکار باید بکنید؟ می شود خیلی بحث های گسترده کرد. من در بحث های روش تعمیق منطق سه چهار جلسه ی اول تقریبا همین ها را اجمالا توضیح دادم؛ اگر خواستید به آن رجوع کنید. که اصلا دغدغه ی آن جا همین بود: روش تعمیق منطق چطور است؟ یک نکته ی کلی تر وجود دارد و آن این که رویکرد های مختلفی برای تعمیق علم وجود دارد. من به نظرم به تبع بعضی از اساتید، تمرکز روی تراث برای تعمیق آن علم خیلی راه گشا است. می شود مدل های مختلف حرف های مختلفی زد. من نفی نمی کنم. ولی انگشت می خواهم روی این بگذارم که تمرکز روی تراث جدی گرفتن تراث در هر علم خیلی می تواند راه گشا باشد.

تمرکز روی تراث در علوم مختلف متفاوت است. این هم نیاز به یک تحلیل جامعی دارد که کدام علوم در سنت اسلام بیه یک پختگی ای رسیده اند. کدام علوم هنوز جا دارد تا به پختگی برسند؟ من ادعا ندارم که همه ی علوم اسلامی به یک پختگی خیلی بالایی رسیده اند. علم مثل یک بچه است. تولدی دارد. دوران کودکی دارد. آرام آرام بزرگ می شود. نوجوان می شود. نوجوان که می شود ممکن است این ور آن ور بزند. بعد آرام آرام جوان می شود. خلاصه عاقل می شود. آرام آرام به سن و سال پختگی می رسد. این که می گویم جدی است. بعضی بزرگان تعبیر های مهمی دارند. این خودش یک پروژه است که اصلا ببینیم کدام یک از علوم اسلامی در کدام یکی از مراحل رشدش است. مثلا به من بگوییم طبق چیزی که از اساتیدم فهمیده ام و تجربه ای که اجمالا به دست آورده ام، مثلا فلسفه اسلامی به دوران پختگی خودش رسیده است. علم فقه تا حدی. اما علم اصول نه. مثلا علم بلاغت نه. می شود این ها را صحبت کرد. شاید اختلاف نظر وجود داشت ه باشد.

عرضم این است که هر چه علم به پختگی بیشتری رسیده باشد، یعنی اگر علمی که الان در اختیارمان است، روند تکاملی بیشتری طی کرده باشد، تمرکز روی تراثش باید با حساسیت و تمرکز بیشتری باشد. مثلا فرض کنید الان فلسفه یا منطق تا حدی این طور است، انصافا تراث غنی ای دست ما است. باید بشناسیم. این ها تحلیل تاریخی نیاز دارد. برویم در تاریخ آن علم. تحلیل کنیم.

همین کار هایی که در منطق انجام دادیم اجمالا در این جلسه و مفصل ترش مثلا ده جلسه ای تاریخ منطق عرض کردیم، برای همین بوده است؛ که اصلا منطق چه دورانی را طی کرده است و کدام تراث تراث پخته تر و قوی تری حساب می شوند. فرض کنید خیلی از تحلیل های تاریخ منطق به این نتیجه می رسند که قرن هفت و هشت که



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۴۳

شمسیه آمد و مطالع آمد و قطب رازی آمد و شرح شمسیه و شرح مطالع نوشت، دیگر اوج منطق اسلامی است. این یک تحلیل است. کسی که دارای چنین تحلیلی است عملاً وقتی می خواهد یک کار تحقیقی روی تراث انجام بدهد مثلاً به همین اولیات می رسید، تمرکز می کند روی عبارات شمسیه و شرح شمسیه و مطالع و شرح مطالعه را در قرن هفت و هشت. ما در تحلیل تاریخ منطق ببینید می بینید که بوعلی قله ی منطق اسلامی است؛ هرچند از لحاظ تاریخی عقب تر از خیلی از کتاب های مرسوم است که در ذهنتان است.

می خواهم بگویم اگر بخواهید یک کار روشمند در هر علمی انجام بدهید:

۱. اولاً تمرکز روی تراث یکی از راه کار های خیلی پربازده و سریع است. چرا تمرکز روی تراث؟ فرض کنید هزار سال هزاران نفر روی این فکر کرده اند. حالا شما الان آمدید در این عالم بخواهید از اول شروع کنید فکر کردن. نمی خواهم بگویم آن ها چون فکر کرده اند یعنی درست فکر کرده اند. اصلاً نمی خواهم بگویم آن ها را قبول کنید. ببینیم انی هزاران فکر کرده اند محصولش چه شده است؟ تا می شود این را بهتر بفهمیم.

۲. بعد عرض کردم البته در هر علمی میزان توجه به تراث به میزان این که ان علم چقدر به پختگی رسیده، می تواند کم و زیاد شود.

۳. ثالثاً نکته ی مهم این است که روی کدام بخش از تراث، روی چه افرادی، در چه مسائلی تمرکز کردن، نیاز به یک تحلیل درست از تاریخ آن علم دارد؛ یعنی مباحث تاریخ منطق را شما دست کم نگیرید. چون دیده ام خیلی از طلبه ها می گویند یان ها یکی سری کار های درجه دو است. من عرضم این است که کار جدی فنی روی تاریخ علم پایه ی تعمیق خود آن علم در ناحیه ی درجه یک است. مثلاً تاریخ منطق این نیست که بدانی ارسطو کیست افلاطون کیست بعد ببینی بوعلی کیست فارابی کیست و کتاب هایشان چیست یک سری اطلاعات تاریخی نیست فقط. ما می خواهیم از دل این اطلاعات تاریخی به یک نتیجه ی کاربردی برسیم: آن هم یان است که من وقتی در علم منطق رفتم در کدام بحث ها کدام کتاب ها قوی تر است. مثلاً در فلسفه شما بلدید. فرض کنید کسی اصلاً از فلسفه ی اسلامی هیچ نمی داند. از او پرسید فلسفه ی اسلامی را توضیح بدهید. هیچ نمی داند. احساس می کند هزاران کتاب هست همین طور ریخته است. ولی شما الان خیلی چیز ها بلدید. سریع می گویند سه مکتب وجود دارد: مشا اشراق



و حکمت متعالیه. مشا جنبه ی عقلی شان غلیظ تر بود. اشراق مثلا جنبه ی شهودی اش. ملاصدرا سعی کرد این ها را جمع کند. در نتیجه در یک مساله ای که گیر می کنید، همین چند کلمه کلی راهنمای شما است که من کجا رجوع کنم؛ کتاب ها مال کیست؟ بالا پایش کیست؟ مثلا ملاصدرا اوج فلسفه ی اسلامی است. حالا در منطق شما به من بگویید چند مکتب دارد؟ می گویند منطق مگر مکتب دارد؟ اصلا هیچ تصویری ندارد. یا خیلی ها می گویند مثل فلسفه که سه تا دارد این جا هم سه تا دارد. ناخودآگاه هم می گویند بالاترین و بهترین منطق، منطق صدرایی است. بعد تصویرشان از منطق صدرایی هم این است که برویم ببینیم ملاصدرا در آثار منطقی اش چه ها گفته است. قشنگ این تحلیل ره زن می شود. آخر همه ی زندگی و عمرشان می گذارند در استخراج مبانی منطقی ملاصدرا از آثار منطقی اش. در حالی که اگر تحلیل درست داشته باشند، می بینند که بوعلی از جهت آثار منطقی، ملاصدرای منطق است. اما ملاصدرا مبانی فلسفی ای دارد که می تواند خیلی در عمق بخشیدن به همان حرف های بوعلی ... یعنی اگر تراث آشکار منطق را می گویند قطعا بوعلی در اوج است (ما یک تراث پنهان منطقی داریم؛ یعنی خود کتاب منطقی نیست. مثلا فلسفی است یا کلامی است. یا اصولی است. ولی سر بزنگاه یک نکته ی عمیق منطقی دارد یا مبانی ای دارد که اگر فکر می شد به آن نتایج منطقی مهمی داشت).

می بینید اگر ما بتوانیم تراث منطقی بوعلی را با مبانی فلسفی ملاصدرا جمع کنیم یعنی در تراث آشکار منطق بوعلی و در تراث پنهان منطق فلسفه ی ملاصدرا، این دو را اگر بتوانیم جمع کنیم که خودش روش دارد خودش صحبت دارد این می شود آن اوج تراثی که در منطق داریم. من سعی می کنم که این را در اولیات کمی نشان بدهم. ببینید دستمان چقدر پر است؛ ولی این جا نیست. یعنی این جا که اولیات را در منطق نوشتند سه چهار خط است. ولی کلی پشتوانه داریم اگر کار بشود همه ی این کمالات از تراث جمع بشود می بینید ما چقدر حرف داریم.

فرض کنید همین حرف را در بقیه ی علوم هم باید بزنیم. یعنی در فقه و اصول و فلسفه. اصول البته با پایه اش موافق ام که هنوز به دوران پختگی و رشد نهایی اش نرسیده است. این همه تکثر حرف ها و روش ها که وجود دارد ریشه اش در این برهه ی تاریخی که هستیم ... ولی برای این که این رشد کند باید تمرکز روی تراث اصول بکنیم، تا می گوئیم تراث اصول، می گویند تراث اصول که ده تا بیست تا سی تا کتاب اصلی که بیشتر نیست. عرضم این است تراث اصول یک تراث آشکار است. یک تراث پنهان. یکی از مهم ترین تراث پنهان اصول خود فقه است. مثلا



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۴۵

صاحب جواهر هیچ کتاب اصولی ندارد. معروف است که یک کتاب اصولی خیلی خلاصه نوشت که یک حیوان اهلی منزل داشت آن را خورد. ولی یک تراث پنهان اصول یک گنج عظیم دارد که همان جواهر است. کسی در جواهر با چشم اصولی بگردد (چون این کار انجام شده است می گویم) این قدر حرف های عجیب و جالب و عمیق پیدا می کند. نباید قبل از این که ما کمالات تراث را جمع کنیم بخواهیم نظر بدهیم. این عملاً در بلند مدت یک تکثری به تکثر مخرب اضافه می کند.

حالا در منطق. الان شما مثلاً رسیدید به اولیات مرحوم مظفر. ما می خواهیم روشی که توضیح دادم را این جا پیاده کنم. البته این را مفصل توضیح دادیم یک هجده جلسه شد. روش تعمیق منطق. ما سعی کردیم توضیح بدهیم. اسم هم رویش گذاشتیم: تراث پژوهی تبعی تحلیلی. تراث پژوهی یعنی اصلاً عنایت و پژوهش در تراث به عنوان محور تعمیق ما است. البته تمرکز روی تراث هم تبعی و هم تحلیلی. یعنی ما صرفاً نمی خواهیم تتبع بکنیم. نه اولاً هم تتبع جامعی داشته باشیم و بعد که تتبع کردیم این ها را تحلیل کنیم. نمی گوئیم هر چه در تراث آمده است درست است. در واقع یعنی مربوط به مقام تصور و مقام تصدیق. در پژوهش در تراث در مرحله ی اول روی تصور ما اثر می گذارد در مرحله ی بعد روی تصدیق ما. مثلاً همین اولیات. الان ما می توانیم چهار خط مرحوم مظفر را بگوییم شاید این را گفته است شاید آن را گفته است. من عرض این است که (شاید خودتان در این جا به وضوح دیده باشید) اولاً آن پژوهش روی تراث در واقع در مقام تصورات اثر می گذارد. ما نمی گوئیم بروید ببینید بوعلی چه گفته است. پیش فرض بگیریم که بوعلی درست گفته است. حالا بگوییم مرحوم مظفر چون غیر از بوعلی گفته یا مثل بوعلی گفته پس غلط است یا درست است. می خواهیم بگوییم نه؛ اولیات را اول بفهم چه می خواستند بگویند؛ این علم یک علمی است که یک پیشینه ای دارد. اصلاً چه می خواستند بگویند شاید اصلاً متاخرین بد فهمیدند. دیدید می گویند برای این که نظری بدهید و حرفی بزنید اول ببینید طرف چه می گوید؛ تصور درستی بکن؛ بعد حالا تصدیق کن که غلط است یا درست است. یعنی مهم ترین کار پژوهش روی تراث برای پیدا کردن تصور صحیحی از تراث است. یعنی اصلاً چه می خواستند. دغدغه شان چه بوده است.

بنابراین تراث پژوهی در قدم اول در مقام تصور خیلی اثر می گذارد و بعد البته به تناسبش در مقام تصدیق؛ البته بگوییم شاید در علوم عقلی اثرش کمتر باشد؛ ولی من می خواهم بگویم که در علوم عقلی که منطق و فلسفه پدر جد



منطق تکمیلی ؛ استاد بغدادی | ۱۴۶

علوم عقلی اند، به عیان در این سال ها دیده ام که چقدر اثر می گذارد. می گویند علوم عقلی است دیگر. چه نیازی به کار روی تراث دارد. عقل است دیگر. بوعلی داشته است من هم داشته ام. جواب اصلی این است که تراث پژوهی قدم اول روی تصور مثلا می خواهیم دعوا کنیم که اصالت با وجود است یا با ماهیت یا هر چیز دیگر. اقا اصلا اصالت که این ها می گویند یعنی چه؟ نروم حرف های دور از آبادی بزنم. مثلا بگویم اصالت با ولایت است. این را می گویند. بروید ببینید. اصالت با امیر المومنین است. می خواهم بگویم علوم عقلی روی مقام تصور خیلی اثر می گذارد. ولی در علوم نقلی این خیلی اثر دارد. می خواهم بگویم در علوم عقلی که قرار است کمتر اثر داشته باشد، این قدر اثر دارد، در علوم نقلی خصوصا در علم اصول من این را در اصول خیلی دیده ام که مثلا می خواهیم بگوییم مشتق کاربرد دارد یا ندارد، اول باید بینیم مشتقی که این ها می گویند چه بوده است. حالا نمی خواهم بگویم همه جا بگویم بروید ببینید و همه اش هم کاربرد دارد. نه انصافا ولی خلاصه چون کار کردم و درسش را دادم مثلا می رویم در باب مفاهیم و می بینیم که تراث یک چیزی در باب مفاهیم می خواسته اند بگویند، در متاخرین اصلا مفاهیم یک چیز دیگری شده است؛ آدم ممکن است بگوید که به انحراف رفته؛ درستش بکن؛ نگو تراث هیچ ندارد. می خواهم بگویم در علوم نقلی به شدت این اثر دارد. مخصوصا در پژوهش های حدیثی؛ متاسفانه الان یک مدرسه ی رجالی مد شده که سریع می گویند این ثقة هست یا نیست و سریع حدیث را کنار می گذارند؛ در صورتی که یک کار فنی روی تراث حدیثی بشود می بینید که به طور حداکثری می شود استناد احادیث را تبیین که بحث های خودش را دارد.

می خواهم بگویم که ما که در علوم عقلی هستیم این خیلی موثر است. چه برسد به علوم نقلی.

در اولیات: ۱۸:۵

اول کمی مقام تصور را صحبت کنیم: بینیم تراث اصلا چه گفته اند. فعلا در مقام تصور هستیم و فکر کنم تا آخر جلسه ادامه داشته باشد. بعد برویم در مقام تصدیق که حالا چه حرفی درست است و درست نیست. آن یک حرف دیگر است. گفتم تراث پژوهی تتبعی تحلیلی. یعنی می خواهم بروم روی تتبع.

تتبع چگونه باشد؟ می خواهم بگویم آن هایی که تازه اهل تتبع اند این جا باز چند مدل دارد. در تعمیق یک علم در کار اجتهادی در یک علم بعضی اصلا به تراث عنایت ندارند. یا کم عنایت دارند؛ من تا این جا سعی کردم بگویم



باید عنایت داشت. خیلی هم عنایت داشت. این هایی که عنایت داشت در مقام تتبع یک وقت هایی (اسم هایی می شود گذاشت؛ خودشان هیچ اسمی نمی گذارند) تتبع گسترده، تتبع بی هدف. همین طور برویم ... یک وقت هایی کتاب هایی آدم می بیند که ده صفحه در مورد یک مساله تتبع کرده است. ده ها قول آورده است؛ مثلاً سی قول آورده است؛ یا ابالفصل؛ در اصول در استصحاب بعضی تا پنجاه تعریف شمرده است. بیشتر یک تکتیری ایجاد می کنند که تو یا دل سرد می شوی یا نسبی گرا. یکی از سبک هایی که تتبع گسترده ولی بی هدف، هر چه هست را می آورند آخرش این است که پنجاه نظر وجود دارد؛ من هم یک نظری بدهم. گم است بین این همه نظر.

عرضم این است اگر بخواهم اسمی بگذارم ما نباید دنبال تکرار اقوال از تتبع باشیم. مثلاً حساب کنیم سی قول در این جا وجود دارد. نه، ما باید یک جریان شناسی تاریخی از تراش داشته باشیم. ما نمی خواهیم فقط سی قول پشت سر هم لیست کنیم. کاری که معمول انجام می شود. جریان شناسی می خواهیم بکنیم اقوال را.

مثلاً در اولیات اگر تراش را بگردید شاید به پنج شش مدل تعبیر مختلف برسید. ولی آخرش که تمرکز بکنید می بیند دو دسته رویکرد و جریان در تعریف اولیات وجود دارد (این نیاز به کار های مفصل دارد؛ ولی اجمالاً این جمع بندی کار ها انجام شده است):

۱. **سبک بوعلی** (علی القاعده در اشارات دیدید): در واقع یک تعریف دو تکه ای است: تکه ی اول می آید می گوید: **یوجبها العقل الصریح لذاته و غریزه لا لسبب من اسباب خارجه عنه** (عقل) (از این جا یک نتیجه ای می گیرد): **فانه کل ما وقع للعقل التصور لحدودها بالکنه وقع له التصدیق.**

۲. وقتی می روید در تراش می گردید یک نوع تعریف دیگری هم وجود دارد: تعریف دو بخشی. از شیخ اشراق به بعد این تعریف دوم ایجاد شد. اولین کسی که تعریف اولیات کمی دست زد شیخ اشراق بود. شیخ اشراق فقط تکه ی دوم را آورد. شیخ اشراق به بعد این مرسوم شد در تراش. تعریف رسمی اولیات که در کتب ما بعد از شیخ اشراق تثبیت شد همین تعریف یک بخشی است که اولیات چیست؟ قضایایی است که صرف تصور طرفین کافی است در تصدیق تا رسید به مرحوم مظفر. ما تعریف مرحوم مظفر را یک دور بخوانیم. بعد بر می گردیم به یک نتایجی می رسیم.



تعریف مرحوم مظفر: و هی القضا یا یصدق بها (قضایا) العقل لذاتها (قضایا) (یک سوال هم برای خود مرحوم مظفر

پیش می آید و هم برای شما: یعنی چه؟ لذات قضیه یعنی چه؟ قضیه مگر ذات دارد؟ دقیقا همین را می گوید: **ای بدون سبب خارج عن ذاتها** (این تفسیر لذاتها است). قضیه مگر ذات دارد؟ سبب خارج؛ این سبب واژه ی مهمی است. چرا مهم است؟ عنصر سوم عن علت در تعریف بوعلی است که خود ایشان صفحه ی پیش گفت. قبل از این که وارد اولیات بشود، تعریف به بخشی بوعلی را که بیان کرد، خودش گفت و لاجل اختلاف سبب الاعتقاد. واژه ی سبب همان عن علت در تعریف بوعلی است.

خیلی واضح نیست. ذات قضیه چیست که شما می گوئیم سببی خارج ندارد. تفسیر می کند: **بان یکون تصور الطرفین مع توجه النفس الی النسبه بینهما** (طرفین) **کافیا فی الحکم و الجزم بصدق القضیه**. ایشان تا این جا گفت لذاتها؛ بعد لذاتها را تفسیر کرد ای بدون سبب خارج عن ذاتها. دید باز کافی نیست. گفت بان یکون تصور الطرفین حالا این جا می گوید: **فکلما وقع للعقل** (از این جا دارد شبیه عبارت بوعلی می شود). **ان یتصور حدود الحدود القضیه علی حقیقتها** (این شما را یاد آن بالکنه که بوعلی گفت می اندازد. ها به حدود قضیه بر می گردد. سوال پیش می آید حقیقت حدود قضیه یعنی چه؟ یعنی حقیقت موضوع و محمول. حقیقت موضوع و محمول در مقابل چیست؟ مطابق واقع باشد. همین جا سوال پیش می آید مگر خود شما ی مرحوم مظفر در تصورات نگفتید تصور صدق و کذب ندارد. پس مطابقت با واقع در تصور چه معنایی دارد؟ حالا) **وقع له التصدیق بها فورا عندما یکون متوجها لها**.

شما به من بگوئید این یک خطی که خواندیم چیز جدید داشت؟ قبلش گفت هی قضایا یصدق بها العقل لذاتها. این مطلب اول. لذاتها یعنی چه؟ ای بدون سبب خارج عن ذاتها دوباره این یعنی چه؟ بان یکون تصور الطرفین مع توجه النفس الی النسبه این سه عملا یک چیز را دارد می گوید. بعد این فکلما دوباره همان است. گفتی که. مگر محتوای قبل فکلما چه بود که با فاء تفریع آورد؟ این نتیجه گیری همه اش تکرار قبل بود. خلاصه می گوئیم اولیات چیست؟ می گوید اولیات صرف تصور طرفین کافی است در تصدیق. پس در نتیجه هر زمان عقل تصور کند دو طرف را تصدیق واقع می شود.



در مقام تصور که مرحوم مظفر اصلا چه دارد می گوید. اگر آن تتبع جریان شناسانه که عرض کردم انجام داده باشید، می بینید دو سبک تعریف وجود دارد، یک سبک سبک تعریف مرسوم بعد از شیخ اشراق یک حدس تاریخی برایتان ایجاد میشود. با شواهد و قرائن مفصل تر می شود ارائه داد. ولی اجمالا خودتان فکر کنید قطعا به این می رسد. که ایشان یک کتابی جلوی چشم بوده است و از روی آن داشته اولیات را می نوشته است. قطع ی می گوی اشارات و شرح اشارات جلوی چشم بوده است. یک نکته ی کلی است که مرحوم مظفر خیلی به خواجه عنایت دارد. ایشان احساس می کند خواجه اوج منطق اسلامی است. آن قدر که باید به عنایت داشته باشد بیشتر از این به خواجه عنایت دارد. یکی از منابع مهم ایشان در نوشتن این کتاب هم شرح اشارات است. آنی که مفصل تر از همه است شرح اشارات است. وگرنه اساس الاقتباس هم هست که فارسی است. فکر می کنم مرحوم مظفر بتواند فارسی بخواند. هیچ شاهدی هم در ذهنم نیست که ایشان بتواند فارسی بخواند. کتاب دیگر خواجه متن جوهر النضید برای خواجه است. که شرح آن هم برای علامه حلی است که شاگرد بوده است. پس اصل متن خواجه تجردی است که آن هم خیلی خلاصه است آن متنی که مفصل ترین متن عربی خواجه باشد همین شرح اشارات است.

جالب است خود علامه حلی در نوشتن جوهر النضید کاملا شرح اشارات خواجه را گذاشته جلوی چشم. کار فنی ای کرده است. می خواسته حرف خوجه را شرح کند. مهم ترین و مفصل ترین منبع خواجه شرح اشارات است که این هم در فهم جوهر النضید خیلی به دردتان می خورد. یعنی جوهر النضید کاملا باید با شرح اشارت فهمیده بشود. خیلی جاها حرف های علامه حلی خلاصه شده ی حرف های خواهجه در شرح اشارات است. که یک جاهایی هم بد خلاصه کرده است و اشتباه خلاصه شده است. خیلی اولی نسبت به جوهر النضید خواندن این است که شرح اشارات بخوانید. اصلا شرح اشارات درسی باشد خیلی برکات دارد. هم متن بوعلی است و هم شرح خواجه است. یک کتاب خیلی کاملی است.

مرحوم مظفر قطعا این کتاب را جلوی چشم گذاشته است. چرا؟ شما ببینید در تراث ؛ هیچ کس مثل مرحوم مظفر چهار خط اولیات را تعریف نکرده است. آن هم چهار خط تکراری. شما وقتی تراث را می بینید یک سوال برایتان پیش می آید: تراث خیلی راحت در نیم خط گفته اند اولیات صرف تصور طرفین کافی است در تصدیق. مرحوم مظفر این را چهار بار گفته است.



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۵۰

چرا؟ ایشان شرح اشارات جلویح است. دقیقا تعریف شرح اشارات را در ذهن بیاورید. تعریف دو تکه ای است. بوعلی می گفت یوجبها العقل الصریح لذاته و غریزه بعد فکلما وقع للعقل ... ایشان ظاهر تعریف دو بخشی اشارات را دیده است. به نظر بنده متفطن نبوده است که این دو تکه با هم خیلی فر قدارد. تکه ی اول می گوید عقل لذاته. بد دارد نتیجه می گیرد فکلما وقع للعقل که تصور کند طرفین را کافی است در تصدیق. بوعلی واقعا دارد دو تکه می گوید. می گوید عقل لذته و غریزه اصلا کارش این است.

مرحوم مظفر متأثر از تراث مرسوم است. در تراث مرسوم همه اش دیده است که صرف تصور طرفین کافی است. من به نظرم اصلا مرحوم مظفر توجه به آن نکته ی کلیدی بوعلی نداشته است. نکته ی کلیدی بوعلی چیست؟ چه چیزی افزوده بر تراث در بوعلی پیدا می کنیم که در تراث پیدا نمی کنیم؟ بخش اول که عقل لذاته. مرحوم مظفر عملا بخش اول را تحریف کرده است. با یک تفاوت ضمیر. بوعلی می گوید عقل لذاته. مرحوم مظفر گفته است. می گوید عقل لذاتها. یعنی زده است به قضیه. عملا بخش اولش شده است همان بخش دوم.

یک بار دیگر: بوعلی یک بخش اولی آورد و یک فائی تفریع کرد. یکی شرط و جزای خیلی قشنگی آورد. گفت چون کارکرد ذاتی عقل اینا ست در نتیجه هر وقت عقل تصور کند کافی است در تصدیق. بوعلی یک شرط و جزای خیلی قشنگ آورد.

کسی می گوید ایشان سعی کرده است بین دو تعریف جمع کند. ایشان جمع کرده بین دو تعریف؟ یا عملا تعریف اول را خراب کرد و همان تعریف دوم را آورد. نکته اش این است که این دو تعریف اصلا تعارضی نداشت که مرحوم مظفر بخواهد با هم جمع بکند. یک موقع دو سبک تعریف دارد که شما می گوید این ها یک ناهمگونی دارد. یکی سعی کند این دو را در یک تعریف جامع بیاورد. ولی این جا از یک سنخ نیست. چون تعریف بوعلی اعم از تعریف مشهور است. تعریف بوعلی دو محتوا است. تعریف مشهور یک دانه از آن دو تا است. جمعش به این است که تعریف بوعلی را بیاوریم. برای تعریف اولیات بوعلی دو مطلب گفته است. گفته عقل لذاته؛ نتیجه گرفته است پس صرف تصور طرفین کافی است. یعنی اولاً اشاره کرده است به هویت ذاتی عقل که ذات عقل انی طو راست. بعد نتیجه گرفته است صرف تصور طرفین کافی است.



مرحوم مظفر اگر می خواست تعریف مشهور را بیاورد باید می گفت صرف تصور طرفین کافی است نیم خط تمام. مرحوم مظفر عملاً چون عبارت بوعلی جلویش بود تکه ی اول عبارت را با تغییر ضمیر لذاته به لذاتها و تفسیر های بعدش تکه ی اول همان تکه ی دوم شد. به خاطر همین احساس می کنید سه چهار بار دارد تکرار می شود.

... کتاب ایشان خیلی روان شده است. حجم مطلب بالا رفته است. ولی محتوایش ... مثل این جا چهار خط است. ولی بچلانی همین نیم خط است: صرف تصور طرفین کافی است در تصدیق. البته آن علی حقیقتها هم مهم است. نه هر تصویری. بلکه تصور علی حقیقتها. بعد آنی که می گوید تصور طرفین مع توجه النفس هم یک نکته ای دارد. که ایشان می خواهد بگوید صرف تصور طرفین کافی نیست و باید نسبت بینشان هم تصور بشود. یان ها هم هست. ولی آخرش این است که تصور طرفین ...

می خواهم بگویم بوعلی حرف عمیقی دارد. اگر این حرف را نیاوریم این جا به مشکل می خوریم. به مرحوم مظفر می گویم مگر خودتان صفحه ی پیش یقین را تعریف نکردید به تصدیق جازم عن علت؟ شما به من بگو در اولیات آن عن علت چیست؟ ایشان چه جوابی می دهد؟ مرحوم مظفر می گوید ذات خود قضیه؛ ای بدون سبب خارج. در ذهن مرحوم مظفر این است که اولیات اصلاً سببی خارج از خود قضیه ندارد. می گویم خود قضیه مگر چیست؟ خود قضیه مگر حقیقتی است؟ این جا مرحوم مظفر گیر می کند. در صورتی که تعریف بوعلی خیلی عالی است. می گوید لذات عقل. یعنی اصلاً شما برای این که بفهمی عن علت هدر اولیات چیست باید چه را خوب بفهمی؟ عقل و کارکرد های عقل را باید خوب بفهمی که اصلاً کار عقل این است. نه مثل مرحوم مظفر عن علت ذات قضیه است. ذات قضیه مگر چیست؟

حالا می خواهیم برویم در مقام تصدیق. تازه روشن شد که دعوا سر چیست. البته یک قدم مانده است تا به مقام تصدیق برسیم. در مقام تصور تا همین جا به یک نتیجه خیلی کلی رسیدیم و آن این بود که بوعلی دقت ویژه ای دارد و آن این است که می گوید: یوجبها العقل الصریح لذاته و لغریزته. این سه واژه. چه را می خواهد با این ۳ واژه برساند؟ تا این جا متوجه شدیم که تکه ی حساس بوعلی این جا است. حالا بوعلی چه می خواهد با این بگوید؟ کانون بحث رفته روی هویت خود عقل که عن علت ی تصدیق اولیات چیست؟ عقل لذاته. ذات عقل چیست؟ غریزه ی عقل



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۵۲

چیست؟ این را ما را به یک بحث گسترده می‌رساند که در آثار خود بوعلی پژوهش کنیم ببینیم عقل یعنی چه؟ کارکرد عقل چه کارکرد هایی است که تازه برسیم این عقل صریح ذاته کدام بخش از کارکرد های عقل است.

قدم اول این است که آثار دیگر منطقی خود بوعلی را ببینیم. در آثار دیگر منطقی بوعلی مقداری جزئیات بیشتری در مورد این داده شده است. ولی اصل توضیح در کدام آثار است؟ فلسفه. اولاً بقیه ی آثار منطقی بوعلی حرف های جالب هم آن جا هست. چه شد کشیده شدیم به بقیه ی آثار بوعلی. دیدیم بوعلی یک حرف ویژه داشت. می‌رویم ببینیم در بقیه ی آثار منطقی اش چه چیز های اضافه کرده است یک؛ دو: اصلاً بوعلی عقل را چه می‌فهمد. ابعاد کارکرد های عقل را چه می‌فهمد. که حالا این جا بفهمیم عقل لذاته و لغریزه یعنی چه. این نیاز به فلسفه ی بوعلی دارد. مخصوصاً بخش نفس. اصل بحث بحث نفس الامر است. ولی بوعلی که در مورد نفس یک باب جدا ندارد. کجا درباره ی عقل؛ هویت عقل؛ کارکرد های عقل صحبت کرده اند مفصل تر از همه؛ در مباحث نفس فلسفه. مباحث نفس فلسفه مگر چیست؟ مباحث نفس فلسفه اصلاً از این جا شروع می‌شود: بسم الله الرحمن الرحیم. موجود زنده یعنی چه؟ با زبان ساده ی امروزی دارم می‌گویم. به چه موجوداتی می‌گوییم زنده و به چه موجوداتی می‌گوییم غیر زنده. موجودات زنده در یک کلام یعنی موجوداتی که نفس دارند. حالا چه موجوداتی نفس دارند؟ سنگ و چوب و در و دیوار زنده اند؟ این ها زنده نیستند. حیات و زندگی و زنده بودن از گیاهان شروع می‌شود. یک مرحله ی رشد زندگی داریم در حیوانات دیده می‌شود. یک مرحله ی رشد زندگی دیگر داریم، یعنی زندگی قوی تر و پیچیده تر که در انسان است. همین باعث می‌شود بحث نفس سه فصل اصلی داشته باشد: نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی. نفس نباتی یعنی حداقل حیات که در همه مشترک است. نفس حیوانی آن حیطه ای است که مشترک بین انسان و حیوان. ما یک حیوان خیلی متریقی ایم. حیوان انصراف دارد در حیوان بشرط لای از بقیه ی کمالات. به خاطر همین ناراحت می‌شویم. وگرنه حیوان لبشرط بگوییم طرف باید خوشحال هم بشود. حیوان لبشرط یعنی حیات داریم راه می‌رویم می‌آییم می‌نشینیم می‌خوریم. چیز بدی نمی‌گوید. این نشان می‌دهد که فلسفه خیلی در دعوای خانوادگی هم می‌تواند موثر باشد.

نفس انسانی چیست؟ آن جای اختصاصی انسان است. آن جایی که انسان را انسان می‌کند. این می‌شود باب نفس انسانی. حالا بوعلی می‌گوید نفس انسانی اصلش، چیست که انسان را از بقیه ی موجودات جدا می‌کند؟ نطق



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۵۳

نطق نه یعنی صحبت. نطق یعنی آن اصل قوه ی عاقله. یعنی آخرش عقل. فکر نگوئید؛ چون فکر یک کاری است که عقل انجام می دهد. قوه فکر یعنی ذهن؛ مغز. این ها همه غلط نیست. ولی دقیق تر از همه عقل است. عقل یک فرایندی دارد به آن می گوئیم فکر. مغز که یک عنصر مادی است چه است؟ ابزار است. ابزار چیست؟ این جا یک سوال مهمی بوعلی دارد. پس مگر همه ی حیوانات مغز ندارند؟ این سوال مهمی است. ما می گوئیم ویژگی خاص او عقل است. و ثابت می کنند بوعلی و همه ی فلاسفه که مجرد است. اصلا در بدن دنبالش نگرد. این مجرد است. همان روح خاص انسانی مجرد است. یک سوال پیش می آید. این مغز چه ربطی به آن عقل مجرد دارد؟ بوعلی جوابش این است که هیچ ربطی ندارد. بوعلی می گوید مغز یک عنصر مشترک بین انسان و حیوان است که مربوط به حس باطن است. حس باطنی که بین انسان و حیوان مشترک است. مربوط به خیال و وهم است. مربوط به عقل نیست.

ما نفس نباتی داریم و حیوانی و انسانی. وهم و خیال و ... که می گوئید همه مربوط به نفس حیوانی است. یعنی حیوان وهم دارد. این ها همه مفصل صحبت می کنند. بوعلی می گوید گیاه فهم و شعور ندارد. اگر چیزی داشته باشد حس در حد لمس است فوقش. بوعلی اکثرانی ها را با تجربه به دست آورده است. در این که ممکن است تجربه اش غلط باشد سر جای خودش. که اتفاقا ملاصدرا حرف های جالبی می زند. نفس فلسفه یکی از جاهای جذاب است که بین علوم تجربی و فلسفی است. تلفیقی از علوم تجربی و فلسفی است. یعنی بعد اثبات تجرد و مافوق ماده بودن نفس انسانی می شود بعد فلسفی اش. ولی این که نبات چه دارد. حیوان ندارد. حیوان چه دارد انسان ندارد. این طور چیز ها با تجربه. حتی مغز را بوعلی آزمایش دارد که می گوید مغز چند بخش است و این قسمت مربوط به این کار است و آن قسمت مربوط به آن کار است. همه ی یان ها را توضیح میدهد. ولی سر آخر م یگوید این مغز هیچ ربطی به آن عقل که روح مجرد انسانی است ندارد. البته با مبانی ملاصدرا بعضی از این حرف ها تغییر می کند. مثلا مغز یک ربط هایی به عقل پیدا می کند. اتفاقا جزء جاهایی که خیلی کمتر کار شده است روی آن بحث نفس در مشا و حکمت متعالیه است. خیلی کم کار می کنند. ما در آن جلسات روش تحصیل علوم عقلی توضیح داده ام.

اجمالا می خواهم بگویم شما برای این که بفهمید بوعلی این جا می گوید عقل الصریح لذاته عقل الصریح؛ نه ذهن، نه مغز نه چیز دیگر باید نفس بوعلی را خوب بفهمیم تازه بفهمید منظورش از عقل چیست. در واقع عقل می شود



منطق تکمیلی؛ استاد بغدادی | ۱۵۴

اختصاصات ویژه ی انسانی. یعنی فرقی که انسان با موجودات دارد. بعد این را باز می کند. بعد کارکرد های عقل را می گوید. یکی از کارکرد های عقل همین جا می شود. یکی از کارکرد هایش در بحث اولیات است.

اگر می خواهیم یک جمع بندی اجمالی از این کارکرد های عقل و این که عقل اجمالا چیست و چه کارکرد هایی دارد، آن فرمایشی که جناب استاد یزدان پناه دارند در کتاب فلسفه ی فلسفه فصل چهارم، انواع کنش های عقل نظری (البته بحثش مقداری سخت است و در این کتاب هم خلاصه آمده است؛ ایشان بحث هایش مفصل تر است). ایشان یک فهرستی می کند و هشت کنش (کارکرد) برای عقل بیان می کند. اولین کارکرد را عقل اولی می نامند. عقل اولی دقیقا همین حرفی است که داریم می زنیم. همان کارکردی از عقل که بوعلی فرمود لذاته و لغریزه تصدیق می کند اولیات را. دومی عقل شهودی. سه عقل تحلیلی. چهار عقل کلی یاب؛ پنج عقل توصیفی؛ شش عقل شبیه ساز؛ هفت عقل استدلالی؛ هشت عقل انسجام بخش. اجمالا این ها کارکرد های عقل است. این ها کار هایی انسان می کند و بقیه ی حیوانات نمی توانند انجام بدهند. که این پایه ی تمام علوم و معارف بشر می شود هر درکی بشر از حقیقت دارد بر پایه ی. یعنی ما می گوییم انسان این چیز ها را می فهمد حیوان نمی فهمد. در انسان چه هست که این ها را می فهمد؟ همان می شود عقل. حالا باید انواع کارکرد هایش را توضیح بدهیم. چه می شود که انسان تصدیق می کند. علم می سازد.

اجمالا در خود منطق بوعلی چند جا فرمایش دارد. اجازه بدهید جلسه ی بعد بخوانم.



فهرست مطالب:

جلسه ۱: بیان مقدمات ۱.....	۲
جلسه ۲: بیان مقدمات ۲.....	۱۶
جلسه ۳: بیان مقدمات ۳.....	۲۹
جلسه ۴: بیان مقدمات ۴.....	۴۵
جلسه ۵: مساله ی اول و ششم: تعریف و تبویب منطق ۱.....	۶۰
جلسه ۶: مساله ی اول و ششم: تعریف و تبویب منطق ۲.....	۷۰
جلسه ۷: مساله ی اول و ششم: تعریف و تبویب منطق ۳.....	۷۸
جلسه ۸: مسائل ۱، ۴، ۶ و ۲۴.....	۹۱
جلسه ۹: توضیحاتی راجع به منطق کشف واقع.....	۱۰۱
جلسه ۱۰: منطق تصدیقات مادی ۱.....	۱۱۰
جلسه ۱۱: منطق تصدیقات مادی ۲.....	۱۲۲
جلسه ۱۲: منطق تصدیقات مادی ۳.....	۱۴۱
جلسه ۱۳: منطق تصدیقات مادی ۴.....	۱۵۵
جلسه ۱۴: منطق تصدیقات مادی ۵.....	۱۶۷
جلسه ۱۵: منطق تصدیقات مادی ۶.....	۱۸۳
جلسه ۱۶ و ۱۷: منطق تصورات.....	۱۹۹